**درس خارج فقه تربیتی جلسه 17 - استاد اعرافی**

[مروری بر بحثهای گذشته: 3](#_Toc365269869)

[وظائف عالم ومعلم از حیث عالمیت ومعلمیت 3](#_Toc365269870)

[الف- ماینبغی 3](#_Toc365269871)

[1- عمل به علم 3](#_Toc365269872)

[رجحانیت عمل به علم 4](#_Toc365269873)

[2- تواضع 4](#_Toc365269874)

[3- حلم وبردباری 6](#_Toc365269875)

[روایات: 6](#_Toc365269876)

[بحث دلالی 6](#_Toc365269877)

[احتمال شمول این باب به غیر باب علوم دینی واخلاقی 6](#_Toc365269878)

[4- احسان 7](#_Toc365269879)

[متعلق احسان 7](#_Toc365269880)

[5- صمت وسکوت 8](#_Toc365269881)

[روایات 8](#_Toc365269882)

[جمع بین سکوت ونشر علم 8](#_Toc365269883)

[1- سکوت در باب رعایت ظرفیت مطرح است 9](#_Toc365269884)

[2- سکوت درصورت وجود ظرفیت بدون تأثیر گذاری 9](#_Toc365269885)

[3- مقصود سکوت در فضولات وکلام بی ربط است 9](#_Toc365269886)

[آیا سکوت در مورد عالم بی عمل مطرح است؟ 10](#_Toc365269887)

بسم الله الرحمن الرحیم

ما بعد از بحث تعلیم و حکم تعلیم به وظائف معلم پرداختیم؛ و خیلی مبسوط آن مواردی که به صورت خاص در روایات وارد شده بود بررسی کردیم و هم موارد که قواعد عامه یک اقتضائاتی در وظائف معلم داشت بررسی شد یک بحث طولانی و مفصلی هم شد. در ادامه به بحثهای متعددی در ذیل مباحث خواهیم پرداخت. در ذیل مباحث تعلیم از قبیل وظائف حکومت وظائف خانواده و امثال این، ولی فکر کردیم قبل از اینکه به ادامه بحث وظائف نهادها در باب تعلیم بپردازیم و خیلی موضوعات دیگر که به آن خواهیم پرداخت گفتیم یک موضوعی را که چند بار مطرح کردیم آن را تکمیل بکنیم ولو دقیق و جامع هم نیست. آن نکته این است که وظائف معلم به چند قسم تقسیم می‌شود. وظائف معلم از حیث أنه مسلم و مؤمن این وظائف عمومی است که هر مسلمانی دارد وظائفش از حیث إنه عالم و وظائفی که از حیث اینکه إنه معلم و و وظائف معلم هم البته تقسمی دارد که مرحوم شهید به یک شکلی تقسیم می‌کرد ما هم به وظائف کلی و عام و وظائف خاصی که ممکن است در جلسه باشد تقسیم کردیم. وظائف کلی عام را هم ما به وظائف و تکالیف نگرشی و روحی و اخلاقی و وظائف رفتاری تقسیم کردیم. مجموعه مباحثی که بحث کردیم این‌ها بود. این را در واقع بحث کردیم. در همه آن مواردی که مرحوم شهید در منیه آورده بود و در کتاب‌ها وجود داشت و در روایات بررسی کردیم و یک به یک هم مشخص کردیم که واجب است مستحب است عینی یا کفایی است و در کجا هست و کجا نیست بحث کردیم. بخشهایی از وظائف معلم هم را از حیث اینکه عالم است یا مؤمن و مسلم است و وظائف عمومی مسلمان و این‌ها را ضمن این‌ها نقدی به آن کردیم. اما با توجه به آنچه که در کتابهای مختلف در اینجا کتاب علم و حکمت صفحه سیصد و هفتاد و یک آداب العالم آمده یک مروری به این عناوینی که اینجا آمده خواهیم داشت که این مرور خیلی سریع خواهد بود خیلی هم بحثهای ریز و سندی نخواهیم داشت. در اینجا که عملا وقتی که وظائف عالم را می‌گوییم شامل معلم هم هست ولی نه از حیث اینکه معلم است بلکه از حیث اینکه عالم است و عالم باید به آن وظائف تقید داشته باشد منتهی بعضی از این‌ها با وظائف معلم مشترک است یعنی در واقع عالم آن وظیفه را دارد ولی عنوان معلم هم در روایات آمده بعضی هم خاص است که ما اینجا بدون اینکه وارد تفاصیل بحث بشویم مستقیم بحث ما این است که بسیاری از این‌ها از نظر سندی وضع روشنی دارد و روایات در هر یک از این‌ها متعدد است بعضی را هم بحث کردیم من یک به یک طبق این ترتیبی که در این کتاب آمده عرض می‌کنم. در اینجا طبعا در هر یک از این‌ها یک تقسیم کلی وجود دارد و همه این اقسام تقسیم می‌شود به ما ینبغی و ما لا ینبغی، ما خیلی در بررسی‌ها این‌ها را جدا نکردیم ولی وقتی می‌خواهیم تنظیم بکنیم طبعا می‌شود تقسیم کرد.

## مروری بر بحثهای گذشته:

##  وظائف عالم ومعلم از حیث عالمیت ومعلمیت

ما در وظائفی که عالم و معلم از حیث معلمیت و عالمیت دارد این‌ها تقسیم شده به ما ینبغی طبق آنچه که در کتاب هست و ما لا ینبغی یک مروری در این خواهیم داشت.

### الف- ماینبغی

 در ما ینبغی این بحث‌ها آمده که

#### 1- عمل به علم

 اولش عمل به علم است عمل به علم را ما خیلی مفصل بحث کردیم اگر به گذشته مراجعه بکنید ملاحظه می‌کنید در آنجا گفتیم که عمل به هم معنایش را مشخص کردیم و تفاصیل مفهومی و این‌ها را مشخص کردیم و هم اینکه گفتیم عمل به علم هم برای عالم وارد شده هم برای معلم، یعنی دو نوع دلیل دارد و می‌گفتیم برای معلم که می‌گوید علاوه بر اینکه عالم باید عمل به علمش بکند معلم هم باید عمل به علمش بکند و لذا در معلم این امر آکد می‌شود این را مفصل گفتیم عمل به علم کجا واجب است کجا مستحب است اینطور نیست که عمل به علم همه جا واجب باشد یک جاهایی واجب است یک جاهایی مستحب است. بعد گفتیم عمل به علم از دو حیث راجح است یکی من حیث إنه عالم یکی من حیث إنه معلم می‌شود آکد و أقوی این یکی است که قبلا بحث کردیم. روایات هم در این باب آنقدر فراوان است که الی ما شاءالله فقط در بحث عالم که اینجا ایشان مطرح کرده‌اند پنجاه شصت روایت فقط اینجا ذکر شده و ارجاع داده به خود همین کتاب در جاهای دیگر و سایر کتب شاید این روایاتی که مربوط به عمل به علم باشد شاید به دویست سیصد تا در بیاورد. اگر وقتی به بحثهای نوشتنی و این‌ها رسید و خوب است که ما همه روایات را اینجا بیاوریم. این یک بحث است که ما بحث تکراری اینجا نخواهیم داشت. فقط همین اندازه من ارجاعی به گذشته بدهم که عمل به علم گاهی واجب است گاهی مستحب این یک نکته یک نکته هم این است که

رجحانیت عمل به علم

 عمل به علم از دو حیث رجحان دارد یکی از حیث اینکه شخص عالم است ولو اینکه مقام معلمیت نداشته باشد یکی از حیث اینکه در مقام تعلیم در بیاید و لذا در معلم عمل به علم وجوب یا استحباب آکد و اشد و اقوی دارد؛ و نکات فراوانی در این گفتیم از جمله گفتیم عمل به علم در عالم و معلمی است که عمل به علم معقول باشد و الا یک علوم محضی است که عمل به علم درمورد آن‌ها معنا ندارد فقط شناختی است. یا معلوم است که عملش نیست و لذا گفتیم این‌ها همه منصرف به علم دینی و علم مرتبط با عمل است که به نحوی در مقام عمل خودش را نشان بدهد. خیلی تفاصیل و جزئیات داشت که همه را بحث کردیم. این یک بحث است که از حیث عالم است و لذا من این بحث را به عنوان تکمله وظائف معلم بیان می‌کنم.

#### 2- تواضع

دو امر دیگر همان تواضع و فروتنی است در این زمینه هم ما ما در باب تواضع و فروتنی مثل عمل به علم از دو حیث رجحان وجود دارد یکی از حیث معلم من حیث إنه معلم و یکی عالم من حیث إنه عالم است. این تواضع که ما می‌گوییم. این هم جهت دیگری است که در اینجا ذکر شده منتهی ما وقتی که در اینجا در حدی که روایات اینجا و اصول و کافی را ذکر کردیم روایات در حد کثرت نیست ولی به هر حال روایاتی وجود دارد در همین کتاب صفحه سیصد و هشتاد و دو از کنز الفوائد و کشف الحرمة سندی ندارد ولی دارد «**خَفْضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْم‏**»[[1]](#footnote-1) که اینجا بحث معلم است غالب روایاتی که در باب تواضع است بیشتر برای معلم ذکر شده ولی در عین حال برای عالم هم روایاتی وجود دارد و من فکر می‌کنم که اینجا از مواردی است که الغاء خصوصیت هم راحت می‌شود یعنی به معلم که می‌گوید تواضع بکن عرف می‌فهمد که از حیث عالم بودنش باید متواضع باشد این نیاز به سند خاصی ندارد ولی به هر حال اگر بخواهیم دقت بیشتری بکنیم به عنوان حالم چند روایت بیشتر پیدا نکردیم. اگر کثرت پیدا بکند ما طبق قاعده سابق نیازی به آن نداریم. ما البته ریزه کاریهای این حکم را اینجا ذکر کردیم. گفتیم تواضع و خفض جناح استحباب دارد مگر اینکه به حدی برسد که از ترک آن حالت استکبار و تکبر انتزاع بشود. محدوده‌اش را آنجا ذکر کردیم اینجا هم اختصارش همین است. این هم موضوع دیگری است که در اینجا به کثرت بحث قبلی روایت وجود ندارد. این هم یک عنوان است. عنوان دیگر رفق و مدارا و نرمی و حسن خلق برای معلم بود. در مورد این هم روایات متعدد است که نیاز به سند نیست. از جمله در همین صفحه سیصد و هفتاد و هشت و نه از غرر و کتابهای مختلفی رأس العلم نقل شده این هم یک امر دیگری است که در روایات وارد شده است. البته اینجا الزامی که بگوییم این امر واجب است نیست یک حکم استحبابی است مگر اینکه ترک رفق عنوانهای دیگری پیدا بکند و به حد تکبر برسد یا موجب مفسده ای در کار بشود و الا فی حد نفسه برای عالم این امر را دارد. این هم یک عنوانی است که در همین جا می‌شود روایاتش را ملاحظه بکنید. این تواضع ادب استحبابی است چیزی که هم در باب معلم داشتیم و روایاتش را هم آنجا ملاحظه کردید بعضی روایات معتبر هم داشت که **تواضعوا لمن تعلمونه العلم** که در اصول کافی بود که برای معلم و متعلم بود ولی به عنوان امر کلی هم ما ادله ای داریم در این بحث هم چون روایات معتبر بود ما خیلی به منابع اصلی مراجعه نکردیم به خاطر کثرت روایات و اینکه احکام هم غالبا استحبابی است و بعضی هم البته سند معتبر دارد؛ و ممکن است نکات جدیدی در بررسی‌های هنگام پیاده سازی پیدا بشود؛ و لذا در بحث تکمله به بحثهای سندی کمتر مراجعه کردم. بنابراین تواضع از چیزهایی است که هم در آنجا آمده و هم در اینجا آمده است. یعنی عالم به ما هو عالم دارد که اهل تواضع باشد و به خصوص عالم در ارتباط با متعلم به طور خاص عمل می‌کند اما این به طور عام هم دارد که در صفحه سیصد و هشتاد و دو روایاتی را از جاهای مختلف نقل کرده از جمله این تعبیر که «**خَفْضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْم‏**»**.** غیر از استحباب مرکد استحباب کلی تواضع برای عالم بیشتر می‌شود و برای معلم در ارتباط با متعلم اقوی می‌شود

#### 3- حلم وبردباری

از جمله مسائلی که در اینجا باز دنیایی از روایات در موردش وارد شده بحث حلم و بردباری است. این بررسی سندی هم نمی‌خواهد ضمن اینکه در این روایات سند هم هست ولی ما وارد بحث نمی‌شویم.

روایات:

اینجا در صفحه سیصد و هفتاد و نه عنوان حلم است که از کافی و امالی و غرر الی ماشاءالله روایت ذکر شده که علم با حلم مناسب است**. «الْحِلْمُ زِينَةُ الْعِلْم»[[2]](#footnote-2)‏؛ «رَأْسُ الْعِلْمِ الْحِلْم»[[3]](#footnote-3)‏؛ «اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَار»[[4]](#footnote-4)؛ «عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ رُكْنُ الْعِلْم»[[5]](#footnote-5)؛‏** قطعا اینجا نیاز به سند نیست. ضمن اینکه بعضی از اصول کافی و این‌ها است. مثلا روایت شانزده یا بیست و چهار این در اصول کافی است و فکر می‌کنم سند معتبر هم دارد. حلم هم همان بردباری و تحمل است و مقابل حالت غضب است. این هم روایایت است که در باب حلم برای عالم آمده است طبعا همه این‌ها برای معلم هم ثابت می‌شود چون معلم باید عالم باشد و در بحث معلم هم اینجا احتمالا مرحوم شهید هم آورده بود منتهی این روایات در باب عالم است نه معلم به ما هو معلم.

بحث دلالی

 منتهی این روایات همه بیان حکمت و مصلحت و حکمهای ترجیحی است و استحباب مؤکدی دارد باز مثل بحث قبل مگر اینکه این استحباب ترک علم یک امر محرمی برایش مترتب بشود و الا اگر به امر محرمی نرسد این‌ها همه استحباب و رجحان دارد بیش از آن از این‌ها استفاده نمی‌شود.

احتمال شمول این باب به غیر باب علوم دینی واخلاقی

 من یک نکته کلی هم باز عرض می‌کنم و آن این است که ما معمول روایات و اخباری که در باب عالم و معلم و این‌ها آمده این را منصرف می‌دانیم به علم الهی و علم دینی و علوم اخلاقی و دینی، ولی بعضی از موارد بعید نیست که بشود الغاء خصوصیت کرد و به سایر چیزها هم تسریع داد. در این اوصاف هم اینطور است در عمل به علم و امثال این‌ها الغاء خصوصیت نمی‌شود کرد ولی در حلم و امثال این بعید نیست بشود الغاء خصوصیت کرد. این هم استحباب مؤکد دارد مادامی که ترک آن به یک حرامی منجر نشود؛ و بعید هم نیست که عالم الغاء خصوصیت بشود و مستحب است که هر عالمی به این امر توجه کند.

#### 4- احسان

 عنوان دیگری هم در روایات آمده که عنوان احسان است که البته روایات متعددی ندارد. که می‌گوید عالم باید احسان بکند اگر ما از سندی دقت نکنیم و از باب بحثهای کلی بخواهیم بگوییم که بالاخره احسان امر راجحی است

متعلق احسان

 به نظر می‌آید احسان عالم که وظیفه اوست احسان متناسب با بحث علم است یعنی منصرف به احسان از باب علمش است نه مطلق احسان یعنی اینکه با علم خودش به دیگران نیکویی کند یعنی علمش را به دیگران بدهد به نظر می‌آید احسان در اینجا انصراف دارد به احسان متناسب با علم و عالم اگر اینطور معنا بکنیم منطبق می‌شود با روایایت که نشر علم را می‌گوید که از وظائف عالم است و مکرر گفته شده و همان بحث نشر علم است. به ذهن می‌آید که احسان علمی مقصود است. اما اگر این باشد به نشر علم بر می‌گردد که در مورد آن مکرر صحبت کردیم و الی ماشاءالله در باب نشر علم روایات داریم و حکم نشر علم را مفصل بحث کردیم. یعنی نشر علم واجب است مستحب است کفایی یا عینی است مفصل بحث کردیم یعنی در واقع تعلیم است که خیلی بحث کردیم آن وظیفه عالم می‌شود. نشر علم هم بیشتر وظیفه عالم است تا معلم، یعنی وقتی به عالم می‌گوییم نشر علم بده آنوقت می‌شود معلم، و لذا این می‌شود جزء وظائف عالم منتهی ما بحثش را قبلا مفصل داشتیم. این نکته را قبلا گفتیم که بیان حکمت در روایات برایش قاعده ذکر کردیم و مفصل بحث کردیم که روایاتی که می‌آید حکمت چیزی را بیان می‌کنم این چه حکمی از آن می‌شود استفاده کرد؟ من به اختصار عرض می‌کنم آنجا می‌گفتیم بیان حکم یا حکم دنیایی است یا حکمت اخروی است اگر حکمت دنیایی باشد ممکن است ارشاد باشد و ممکن است اولویت داشته باشد و بیان حکم باشد که در آن تردید وجود داشت اگر حکمت اخروی باشد قطعا از آن حکم استفاده می‌شود. این مثل **«زِينَةُ الْعِلْمِ الْإِحْسَان»[[6]](#footnote-6)‏** و این‌ها مقداری ذو احتمالین هستند که در واقع او می‌خواهد بیان حکم دنیایی بکند یا اینکه نه با آن نگاه اخروی می‌گوید «**زِينَةُ الْعِلْمِ الْإِحْسَان»** یعنی برای اینکه آن علم علم الهی باشد احسان می‌خواهد. بعید نیست که بگوییم بیان این حکمت‌ها در روایات نوعی حکمت معنوی با بعد اخروی است که اگر این‌ها باشد می‌شود استحباب را از آن استفاده کرد. اگر ما اینجا احسان را به معنای نشر گرفتیم نشر مستحب را می‌گوید و نشر واجب مقصود این نیست. این بر خلاف بخشهای دیگر روایاتش هم با این تعبیر زیاد نیست و لی آن‌ها آنقدر روایات دارند که هم بینشان معتبر هست و هم نیاز به بررسی سندی وجود ندارد.

#### 5- صمت وسکوت

از جمله عناوین دیگری که در روایات به صورت متعدد وارد شده صمت و سکوت است. به این هم خیلی در روایات اشاره شده قبلا هم شاید در بعضی روایات در این باب نقل کرده باشیم البته این روایات یکی از اصول کافی است که سندش را باید ببینیم. در این باب اینکه یکی سند معتبر دارد یا ندارد تردید دارم و

روایات

دراین باب روایات متعدد است و همه هم لحن استحبابی دارد. **«الصَّمْتَ زِينَةُ الْعَالِم‏»[[7]](#footnote-7)، «الصَّمْتُ زَيْنُ الْعِلْم‏»[[8]](#footnote-8)، «يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَائِداً عَلَى نُطْقِهِ وَ عَقْلُهُ غَالِباً عَلَى لِسَانِه‏»[[9]](#footnote-9)، «لَا تَتَكَلَّمْ بِكُلِّ مَا تَعْلَمُ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلاً»[[10]](#footnote-10)** یا **«صَمْتُ الْأَدِيبِ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ تَسْبِيحِ الْجَاهِل»[[11]](#footnote-11)‏** و همینطور روایاتی که در باب صمت و سکوت آمده است. در این بحث هم در حد یک استحباب و ادب استحبابی برای عالم در روایات ما به خوبی و با تعدد ملاحظه می‌کنیم البته این قصه در خود روایات هم آمده است.

جمع بین سکوت ونشر علم

در جمع بندی روایات از یک طرف داریم که وظیفه عالم نشر علم است و انتشار دادن علم است و رفع بدعت‌ها و امثال این‌ها است و از یک طرف هم داریم صمت و سکوت است و این دو تا روایات متعدد دارد. از یک سو نشر علم و تتبع به علم تأکید شده و از طرف دیگر به صمت و سکوت ترغیب شده از مجموع روایات چند نکته در مقام این جمع بر می‌آید که استفاده می‌شود

1- سکوت در باب رعایت ظرفیت مطرح است

 یک نکته در مقام جمع این است که این صمت و سکوت در مورد علومی است که باید رعایت ظرفیت متعلم می‌شود. قبلا یکی از بحثهایی که مفصل بحث کردیم این بود که باید رعایت ظرفیت متعلم بشود و برای این هم ادله ای بیان کردیم و اگر ظرفیت علم را باید رعایت کرد و اگر ظرفیت نباشد گاهی به حد حرمت می‌رسد و یا حداقل دیگر مسؤلیتی ندارد. از لحاظ مراحل رشد و سن و شرائط فکری را باید فهمید. این یک امر هست که صمت به سمت مواردی می‌رود که ظرفیت نیست.

2- سکوت درصورت وجود ظرفیت بدون تأثیر گذاری

دوم در جایی که ممکن است ظرفیت باشد ولی تأثیری نمی‌گذارد یعنی نشر هم بدهد تأثیر هم بگذارد. او به مسأله بی اعتنا است و دنبال مسأله را نمی‌گیرد ولواینکه می‌داند ظرفیت دارد. ولی اثری بر این امر مترتب نیست این هم حمل دومی است که می‌شود اینجا ذکر کرد.

3- مقصود سکوت در فضولات وکلام بی ربط است

 وجه سومی هم که می‌شود در مقام جمع این‌ها ذکر کرد این است که صمت در واقع صمت از علمش نیست سکوت از فضولات و کلام بی ربطی است که شأن عالم را پایین می‌آورد. عالم باید دنیای درونی داشته باشد در دنیای درونی خودش اهل محاسبه و مراقبه باشد و خودش را کنترل بکند که حرفهای بی ربط و اضافه نزند در واقع این صمت عن علمه نیست بلکه الصمت عن فروع الکلام است. این سه تا وجهی است که اینجا به ذهن می‌آید. آن وجه اول و دوم الصمت عن علمه در آنجایی که مخاطب ظرفیت و صلاحیت ندارد دومی در آنجایی است که اثری نیست و بگوید هم تأثیر نمی‌گذارد؛ و آن‌ها بی اعتنای به علم او هستند؛ و اما وجه سوم صمت از غیر علمش است یعنی زینت که گفته می‌شود یک چیزی در کنار این مسأله است. به طور کلی گفته شده که سکوت چیز خوبی است در عالم تأکید شده که سکوت چیز خوبی است. سکوت که گفته شده چیز خوبی است سکوت از کلام باطل یا هر نوع فضولات کلام که سکوت از حرام واجب است و سکوت از فضولات کلام هم مورد ترغیب است. یکی از دستورات اخلاقی و معرفتی خیلی مؤکد سکوت است در سکوت انسان خیلی چیزها را می‌فهمد در تنهایی هم اگر تنهایی کنترل شده باشد و با معرفت باشد حقایق بیشتری بر انسان کشف می‌شود سکوت هم همینطور است. این سه تا وجهی است که اینجا ذکر شده است؛ و الا قطعا صمت با ملاحظه روایاتی که نشر علم یا تبلیغ دین و یا امر به معروف و نهی از منکر گفته گاهی خیلی از تکالیف واجب و مستحب داریم که قوامش به گفتن است این صمت مسلم هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌خواهد بگوید که تعارضی با آن‌ها پیدا بکند یا صمتی که از بیان حکم دین و تبلیغ و احکام الهی در آنجایی که فایده ای ندارد. یا آنجایی که ظرفیتش نیست. یا اینکه این صمت همان دستور اخلاقی عامی که برای انسان مؤمن گفته شده برای عالم تأکید می‌شود که هر انسانی از محرمات زبانی باید پرهیز بکند و از فضولات کلام هم مستحب است پرهیز بکند و برای عالم تأکید شده که بیشتر این امر را رعایت بکند و طبعا در معلم هم تسری پیدا می‌کند منتهی **من حیث إنه عالم**.

آیا سکوت در مورد عالم بی عمل مطرح است؟

گفتیم اینکه می‌گوید باید عمل به علم بکند اینطور نیست که وجوب تعلیم را مشروط بکند. می‌گفتیم چه وجوب چه استحباب نمی‌آید بگوید که حالا چون عمل نمی‌کنی من این استحباب یا وجوب را برداشتم. این را مفصل گفتیم که وجوب و استحباب و رجحان تعلیم مشروط نمی‌شود به عمل به علم بلکه می‌گوید باید به علم عمل بکنی. می‌گفتیم یک حکم ترکیبی است نه اینکه آن حکم مشروط به این بشود. این یک نکته دقیق و ظریف فقهی داشت که من با عنایت جنبه فنی‌اش را بحث می‌کردم. این هم همینطور است. این نمی‌تواند بگوید یعنی وجه چهارم ممکن است کسی به ذهنش بیاید این صمت و صکوت برای عالمی است که بنا نیست عمل بکند می‌گوید پی سکوت بکند. می‌گوییم نه این را نمی‌گوید چون ان واجباب و تکالیف مستحب و واجب در نشر و بسط و تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر مشروط به این نمی‌شود حتی در امر به معروف و نهی از منکر هم این آمده غیر از بحث عالم و اینها می‌گوید آمر به معروف و ناهی از منکر باید به آنچه که می‌گوید عمل بکند. آن باید در آنجا یکی از شرائط وجوب امر به معروف و نهی از منکر نیست و لذا در رساله‌ها و احکام فقهی کسی نگفته که شرط فقهیش این است که خودش عمل بکند ولی از نظر اخلاقی خیلی روی آن تأکید شده برای اینکه واجب و مستحب هیچ وقت مشروط به این نمی‌شود بلکه تأکید می‌شود که شما باید عمل بکنید و اگر عمل نکنی مؤاخذه تو بیشتر است. پس در صمت که در روایات اینقدر تدکید شده صمت و سکوت این صمت و سکوت از وظیفه نشر علم و تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر نیست این صمت در جایی است که اثر ندارد صمت از فضولات کلام است یعنی آنجایی که وظیفه ندارد می‌گوید صمت و سکوت از او پسندیده است. وجه عرفانی و معرفتی و اخلاقی و تهذیب نفسش هم این است که اصولا کنترل زبان مستحسن است تا انجایی که وظیفه واجب یا یا مستحب ندارد کنترل مستحب است حتی در مباهات هم مستحب مؤکد است برای اینکه دامنه سیطره در نفس را توسعه می‌دهد و حریمی درست می‌کند برای اینکه انسان در گناهان زبانی نیفتد زبان چون منشأ گناهان وسیع هست روی صمت خیلی تأکید شده و این با احتمال سوم سازگارتر است.

1. **- العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص382؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏75، ص: 80.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 286.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- همان.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- كافي (ط - دارالحديث)، ج‏1، ص: 86.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- الأمالي( للصدوق)، ص: 613.** [↑](#footnote-ref-5)
6. - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 26. [↑](#footnote-ref-6)
7. - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 216؛ **العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص382.** [↑](#footnote-ref-7)
8. - همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 48؛ **العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص382.** [↑](#footnote-ref-9)
10. - تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص: 213؛ **العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص382.** [↑](#footnote-ref-10)
11. - أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص: 96؛ **العلم و الحکمة فی الکتاب و السنة، ص382.** [↑](#footnote-ref-11)